



معصومه اسماعیلی

اگرچه نمی‌توان کلمات را در تنگنای قافیه زیبا نشان داد اما می‌توان آنچه را که نمی‌شود در واژه نشان داد، به صحنه خیال کشاند.

امشب که دریای درد دل‌های این دل غربت متلاطم است می‌خواهم که بیایی و کنار ساحل احساساتم بر زمین بنشینی تا با تو بگویم این دل، آوازه کدام جان شیدا است که این چنین پریشان حال و خسته چشم بر آسمان بی‌ستاره دوخته است.

بیا کنارم بنشین تا بگویم این گیسوان پریشان را روزی دست نوازشی شانه می‌کشید و این دیدگان به ژاله نشسته در دامن کدام آسمان یک روز به رنگ آفتاب بود و امروز در حس باران.

آرام بیا که این جا جاده سکوت اقامت‌هاست و نرم قدم بگذار که در زیر این خاک لاله‌ای چشم بر هم گذارده است و کبوتری به خواب رفته است.

بغض‌هایت را همین جا بشکن که ضریح اشک‌های من است و بر همین گلبرگ‌های شقایق دخیل بند که اشک چشمان پنج تن است. این چمن‌زار زیبا که می‌بینی سرای دلربای یک فرق شکسته است و این گنبد به آسمان رفته را که غرق تماشایی آه تا فلک رفته یک قلب خسته است.

اگر گفته‌اند وضو شرط دخول است چون این جا حرم‌سرای فرشتگان آسمان و قدم به قدم فرش‌بال‌های کبوتران است. این جا سرزمین عشق است. باید که با شبنم دیدگان نرگس وضو بگیری

و یک جام لبریز از شراب پرواز بنوشی

دو زانوئی ادب بر چمنزار رو به آفتاب این حرم قرار دهی

و از گلبرگ اتاقی اذن دخول بخوانی

و بعد با وضو وارد شوی

السلام علیک یا امیرالمؤمنین یا علی بن ابی طالب

در اسلام دین وسیله تحکیم حکومت‌ها نیست تا هر روز به مقتضای هر سیاستی به شکلی در آید و با هر برنامه‌ای سازگار شود. بلکه حکومت در اسلام باید بر اساس دین بنیاد شود نگاهبان تعالیم و حیانی آن باشد.

بنابراین، امام علی علیه السلام، از همان آغاز اساس حکومت را بر بنیاد دین نهاد و حکومتی عادلانه برقرار کرد. امام علی علیه السلام در طول ۵ سال خلافت پر فراز و نشیب خود به تاریخ آموخت که دادگری چیست و حکومت واقعی اسلامی کدام است. با پرهیز از شعار، دادگری راستین را در عمل نشان داد. اساس حکومت خود را بر دانش، تقوا و فداکاری استوار نمود. میزان و معیار حکومت حضرت، قانون اسلام بود و همه به ویژه فرزندان و اقوام حضرت در برابر قانون الهی یکسان بودند.

آن حضرت می‌فرماید: «اموالی که از بیت المال برده‌اند، پس می‌گیرم اگر چه مهریه زنان خود کرده و یا با آن کنیز خریده باشند»^(۱) و دوستی، همراهی و مهربانی با مردم را همواره به فرماندارانش توصیه می‌کرد و می‌فرمود: «با مردم با انصاف رفتار کنید»^(۲)

آنان را در این امر، به عنوان یک وظیفه انسانی نه به عنوان یک مأموریت بخشنامه‌ای وادار می‌کرد که در حل مشکلات مردم تلاش کنند. به آنان می‌فرمود: «هیچ کس را از گرفتن و خواستن نیازها باز ندارید و به خاطر گرفتن خراج، لباس زمستانی و تابستانی و مرکب سواری آنان را نفروشید. مبادا کسی را به خاطر وصول پول بزنید»^(۳) به ماموران جمع آوری زکات نیز می‌فرماید: «با ادب و احترام به سوی مردم بروید و به آنان سلام کنید و چنین بگویید: بندگان خدا! ما را ولی و خلیفه خداوند به سوی شما فرستاده است تا حقوق خدا را که در اموال شماست، بستانیم. آیا در اموال شما حق خداوند دارد تا به ولی او بدهیم؟ اگر گفتند: نه، باز گردید و اگر گفتند: آری، هر چه دادند بگیری و اگر پس از دادن دوباره باز گرفتند پس دهید»

و می‌فرمود: «در عمران و آبادی سرزمین‌های خراجگزار کوشا باشید. اگر خراج بیاورید ولی عمران نکنید، شهرها را خراب و مردم را هلاک کرده‌اید. ویرانی زمین از تنگدستی اهل



حکومت رفتار علوی

ابراہیم چراغی

به حدود وظایف و تکالیفشان یقین حاصل کند و بداند که آنان از انجام وظایف و تکالیف دینی خود کوتاهی نکرده‌اند.

امام در نامه‌ای به "مصلحة بن هیبره" استاندار و عاملش در "اردشیر خزه" چنین می‌نویسد: «... خبر کاری از تو به من رسیده که اگر چنان کرده باشی پروردگارت را به خشم آورده و امام خود را غضبناک ساخته‌ای و آن این‌که تو غنائم مسلمین را - که با نیزه‌ها و اسبانشان به دست آورده و در راه آن خون‌هایشان را ریخته‌اند - در بین خویشاوندان عربت - که اطرافت جمع شده‌اند - تقسیم کرده‌ای. هیچ گاه، حق پروردگارت را سبک مشمار و دنیای خود را با نابودی دینت، اصلاح و آباد مکن... آگاه باش که حق مسلمانی که نزد تو و نزد ما، در تقسیم این غنائم یکسان است. آنان که برای گرفتن حق نزد من می‌آیند حق خود را می‌گیرند و باز می‌گردند.» (۵)

نظارت و کنترل دقیق امام از عمال و نمایندگان فقط مربوط به رفتار عمومی و وظایف حکومتی آنان نبود بلکه بر کارهای شخصی آنان نیز نظارت می‌کرد و با معیاری دقیق آنها را می‌سنجید. زیرا آنان پیشوایانی بودند که می‌باید رفتار و زندگی‌شان سرمشق زندگی زیردستان باشد. خبردار شد که "عثمان بن حنیف" نماینده و استاندار او در بصره بر سر سفره‌ای رنگین دعوت شده است که گروهی از ثروتمندان نیز در آنجا و بر سر آن سفره نشسته بوده‌اند. امام به او نوشت:

«... ای پسر حنیف... مردی از جوانان بصره تو را به خوانی دعوت کرده و تو به سوی آنان شتافته‌ای. بر سر آن سفره غذاهای رنگارنگ برای تو فراهم آمده و کاسه‌های بزرگ نزد تو چیده‌اند! گمان نمی‌کردم که تو پذیرای طعام مردمی باشی که تهی دستانشان مورد جفا و بی‌اعتنایی قرار گرفته و ثروتمندانشان دعوت شده باشند... آگاه باش! هر پیری پیشوایی دارد که به او اقتدا کرده از پر تو دانش‌اش روشنی می‌گیرد. بدان که پیشوا و امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و از غذای آن به دو قرص نان بسنده نموده است. بدانید شما نمی‌توانید بدین‌گونه رفتار کنید! لکن مرا با پرهیز کاری و کوشش و خویشی داری و درستکاری و استواری خود یاری دهید... هرگز هوای و هوس بر من چیره نمی‌شود و گرسنگی مرا وادار نمی‌کند که غذاهای گوناگون را برگزینم؛ در صورتی که شاید در حجاز و یا یمامه کسی باشد گرده نانی هم امید نداشته و روی سیری ندیده باشد. چگونه سیر بخوابم و در

آن است و تنگدستی مردم بر اثر آن است که حاکمان پول‌ها را انبار می‌کنند.» در باره کسانی که قرار بود به عنوان والی انتخاب شوند توصیه می‌فرمود که: «ایمان و تدبیر آنان را در نظر بگیرید نه قبیله و نژادشان را...» (۴)

کسانی می‌پندارند که امام سیاستمداری زیرک نبوده است. اینها سیاست را به معنای واقعی آن در نظر نمی‌گیرند، از مفهوم اصلی آن را دور ساخته و از محتوا عاری کرده‌اند. سیاست همواره به معنای حقه‌بازی و فریبکاری و نوعی پستی و فرومایگی نیست که انسانیت انسان را لگدکوب و کرامت او را پایمال کند تا بتوان از هر راهی به اهداف پست آن رسید. بلکه سیاست شیطانی و معاوی‌ای چنین است ولی در تفکر دینی سیاست، ابزار اعتلا و شکوفایی استعدادهای نهفته و تعالی جامعه اسلامی است.

امام علی (علیه السلام) ۲۵ سال از خلافت کناره‌گیری نمود. ایشان می‌توانست با دادن وعده و پست و مقام به افراد جاه‌طلب و دادن سهم بیش‌تری از بیت‌المال به آنان و دادن شعارهای دروغین به مردم و با فریب و نیرنگ‌بازی همانند بسیاری از سیاستمداران امروز خلافت و حکومت را از همان ابتدا از آن خود کند. ولی هرگز ایشان چنین نکرد. نگاهی عمیق‌تر به حوادث و شواهد تاریخی، نشان می‌دهد که امام علی (علیه السلام) از بیداری سیاسی برخوردار بود. ایشان با فرستادن جاسوس به سرزمین دشمن کاری می‌کرد که امروزه "جنگ روانی" نامیده می‌شود که بعضی گمان می‌کنند این‌گونه جنگ‌ها از نوآوری و ابداعات در عالم سیاست و از ابتکارات رهبران و سیاستمداران عصر حاضر است.

صفحات تاریخ سرشار از نمونه‌هایی است از نامه‌ها و پیام‌هایی که امام به گوشه و کنار کشور اسلامی خود نوشته و آن‌ها را تشویق می‌نمود که آرا و اذهان عموم را آماده پذیرش و پیاده شدن نظریات و دستورات اسلام کنند.

امام (علیه السلام) هیچ گاه از اخبار مربوط به دشمن و معرفی و ترویج افکار و رفتار و برنامه‌های خود غافل نبود. در عین حال هیچ‌گاه از پی‌گیری عملکرد استانداران و نمایندگان در شهرها و استان‌های مختلف نیز غفلت نمی‌کرد تا از خوش رفتاری آنان در بین مردم و پایبندی آنان نسبت



اطرافم شکم‌های گرسنه وجود
داشته باشد؟! آیا بدین بسنده
کنم که امیر مؤمنانم بخوانند
بی‌آنکه در دشواری‌های روزگار
شریک آنان باشیم؟!... پس
تقوای خدا پیشه کن، ای پسر
حتیف. به همان نانهای خودت بسنده
کن تا از آتش دوزخ رهایی یابی.» (۶)

این نامه امام درسی است در تربیت
اخلاقی و در این‌که چگونه حاکم باید
سرمشق امت خود باشد تا به او اقتدا کنند و از او
پیروی نمایند. واقعیت این است که امام به هر صورت
ممکن نمی‌گذاشت که استاندارانش هر کاری را می‌خواهند
انجام دهند و هیچ برنامه و سرمشقی نداشته باشند و حدود تکالیفشان
روشن و واضح نباشد و ندانند که چگونه در امور دنیا و دین حرکت کنند و
همچنین سیاستمداران امروز نیز باید همانند امام رفتار شخصی و وظایف
و کارهای نمایندگان و زیردستان خود را تحت نظر داشته باشند تا عدالت
در جامعه برقرار شود.

در خطبه‌ای از نهج البلاغه امام علی (علیه السلام) در مقام خلیفه و امام
مسلمانان، از حقوق متقابل حکومت و مردم سخن می‌گوید و بر اهمیت
این رابطه متقابل حقوقی تأکید می‌کند. امیرالمؤمنین در این خطبه به
وظیفه حکومت نسبت به مردم و وظیفه مردم نسبت به حکومت اشاره
می‌کند و پایداری و استواری جامعه را به این می‌داند که حکومت حق
مردم و مردم حق حکومت را رعایت کنند: «... اما بعد، همانا خدا برای من
حق بر شما قرار داده و از آن جهت که حکومت بر شما را بر عهده من نهاده
و برای شما (نیز) حق بر من معین ساخته، همانند حق که من بر شما دارم.
حق هنگام توصیف و بیان از هر چیزی وسیع‌تر است و هنگام انصاف از هر
چیزی تنگ‌تر... و از میان همه حقوقی که خدای سبحان واجب فرموده
مهم‌تر حق حاکم بر رعیت و حق رعیت بر حاکم است و این وظیفه‌ای است
که پروردگار سبحان بر عهده هر یک از آن‌ها نهاده است و این حق (متقابل)
را بر آن قرار داد تا اجتماع‌شان نظام پیدا کند و دینشان عزت و ارجمندی
یابد و حال رعیت اصلاح نمی‌شود مگر وقتی که حاکمان صالح باشند و
حاکمان صالح نمی‌شوند مگر رعیت راست و درست باشند. پس اگر رعیت
حق والی را، و والی حق رعیت را ادا کند، حق میان آنان احترام و ارزش پیدا
می‌کند و راه و رسم دین پا می‌گیرد و پرچم عدالت بر پا می‌گردد و سنت‌ها،
چنان‌که باید اجرا می‌شود و زمانه بدین ترتیب اصلاح می‌پذیرد و (مردم) به
دوام حکومت امیدوار می‌شوند و طمع دشمنان ناکام می‌ماند. اما وقتی رعیت
به والی مسلط شود و والی به رعیت ظلم کند و در این حال، اختلاف و تفرقه
پیدا می‌شود و نشانه‌های بیدادگری و تعدی، آشکار می‌گردد و دغل‌بازی در
دین زیاد می‌شود و (مردم) مسیر سنت‌ها را رها می‌سازند و به هوی و هوس
عمل می‌کنند و احکام اجرا نمی‌شود و درد و رنج در میان مردم فراوان
می‌شود... در این حال، وظیفه شما این است که یکدیگر را راهنمایی
و نصیحت کنید. و به خوبی با یکدیگر همکاری نمایید... و با یکدیگر برای

برپاداشتن حق در میان خود، همکاری
نمایید.» (۷)

حضرت در پایان خطبه از مردم می‌خواهد که او را مانند پادشاهان
سرکش و جبار گذشته نپندارند و در مقابل او، خاکساری و چاپلوسی نکنند
و از بیان حق و عدالت نترسند.

امام علی (علیه السلام) اصول کلی حکومت را به طور واضح و روشن در
دستورالعملی که به مالک اشتر نخعی به هنگامی که استانداری مصر را به
او واگذار نمود مشخص ساخت؛ همان اصولی که مکاتب سیاسی دنیای
امروز برای رسیدن به آن در طول قرون طولانی مدعی انجام آن بوده‌اند.
در عظمت و اهمیت این عهدنامه همین بس که در آن، بر وحدت و
انسجام اجتماعی و سیاسی تمام افراد یک جامعه تأکید شده و بدون هیچ
تفرقه و امتیازی همه می‌توانند به ریسمان واحدی چنگ بزنند و با وجود
اختلافات اجتماعی و فکری و عقیدتی که دارند همه افراد یک کشور با
یکدیگر مساوی و یکسان باشند.

ایشان در این عهدنامه مقرر می‌دارد که قاعده وسیع «مردم» - که انبوه
ملت را می‌سازد - شایستگی آن دارد که مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا توده‌های
مردم: «ستون دین و جمعیت مسلمانان و نیروی آماده پیکار در مقابل
دشمنان‌اند.»

لذا بر دولت لازم است که جانب آنان را رعایت کند و سطح زندگی
عمومی را به خوبی و بزرگواری در نظر گیرد تا شرافت و کرامت انسانی
آنان محفوظ بماند.

«هر فردی بر والی حق دارد؛ به اندازه‌ای که کارش سامان داشته
باشد.»

همچنین، رعایت حال کسانی که «بیچاره» اند، مانند درماندگان،
نیازمندان، بیکاران، بیماران و معلولین و امثال آنان بر دولت لازم است و
باید بخشی از بیت‌المال و درآمد عمومی را به آنان اختصاص دهد.

آن عهدنامه ماندگار حضرت، چنان اصول و مبادی اولیه حکومت را
بیان کرده است که هم مناسب زمان خود بوده و هم با جوامع جدید امروز
ما مناسبت دارد. تمامی مشکلات و راه حل آنان را بازگو کرده و



گرفتاری‌های روزمره زندگی انسان‌ها را تذکر داده است و آنان را به استفاده بهتر از جنبه‌های مادی و اقتصادی از تجارت و صنعت، کشاورزی، اداری، جهاد و رشد و پیشرفت مالی در زمینه‌های گوناگون توصیه نموده است.

به واقع حضرت برای اجرای رفتار و سیاست علوی خویش به علم سیاست و سیاستمداران، شرافت و عزت بخشید؛ زیرا آنان را از نیرنگ و فریب و خدعه برحذر داشت.

«عبدالله بن عباس می‌گوید: در «ذی‌قار» نزد امیرالمؤمنین رفتیم. ایشان نعلین خود را پینه می‌زد. از من پرسید: بهای این نعلین چقدر است؟ گفتم: بهایی ندارد. فرمود: «به خدا این را از حکومت شما دوست‌تر دارم مگر آن‌که حق را برپا سازم یا باطلی را براندازم.» (۸)

و در خطبه‌ای از نهج‌البلاغه می‌خوانیم:

«اگر حضور حاضران نبود و حجت به سبب وجود یاران تمام نمی‌شد افسار شتر خلافت را بر پشت آن می‌انداختم.» (۹)

سخنان و خطبه‌های امام نشان می‌دهد که ایشان هیچ‌گونه علاقه‌ای به خلافت و حکومت بر مردم به طور کلی به دنیا و پست و مقام نداشته و تنها به دنبال رضای خداوند و اجرای احکام دینی بودند.

حال با این اوصاف، آیا در فضایل و ارزش‌ها کسی بمانند او در بین مردم وجود دارد؟ و آیا حکومت علوی، رفتار علوی و سیره علوی در زندگی روزمره شیعیان به ویژه دولت‌مردان حکومت اسلامی جاری است؟

پی‌نوشت‌ها

- ۱ الی ۴. برگرفته از عبقریة الامام، ص ۱۶۰ - ۱۶۹
- ۵ و ۶. نهج‌البلاغه، نامه ۴۳ / نامه ۴۵
- ۷، ۸ و ۹. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۷ / خطبه ۳۳ / خطبه ۳

غریب‌ان



گفتم:
دانش‌آموز
هستم.
گفت: غرور یک نسلی؛ امید
یک ملتی.
گفتم: از پاهایت بگو...

گفت: فرار را بر قرار ترجیح دادند.

گفتم: ولی رفتن رهایی بود، ماندن اسارت!
گفت: پس بیچاره این دست‌های تبار!
گفتم: دست‌های چه عاشقانه قنوت رهایی
می‌خواند بر ماشه تفنگ!
گفت: ولی الان چه حسادت می‌کنند به
پاهایم!

گفتم: تا کجای آسمان می‌روی بالا؟

گفت: تمام آسمان مال تو...!

گفتم: از خاطرات بگو تا قصه جنگ برایم
مصور شود.

گفت: خاطراتم بگو پوسیده بر شاخه زمان.
گفتم: نه تازه رسیده.

گفت: نیمی از آن‌ها نیست؛ حتماً ریخته.

گفتم: وای، من عاشق میوه‌های
پادروختی‌ام.

گفت: ما را بی خیال شو! خیلی‌ها در حسرت
یک لقمه نان می‌سوزند بر سر سفره خانه!
گفتم: شما اگر نبودید، خانه، خانه، نمی‌ماند؛

سفره‌ای هم

ساری نبود و حسرت هم

حسرتی بر دلمان می‌ماند تا همیشه! بعد از
آن چنان پی در پی سرفه کرد که تمام
پیکرش لرزید؛ از ضجه سینه او گلویم به
بغض افتاد. سرفه برگ‌ها خبر از سینه
زخمی بهار می‌داد!

گفتم: مرا بگو از شب‌های عملیات...

گفت: سجاده و شب‌گریه‌ها آنقدر ما را از
خود می‌ربود که تنها سحر در خاطرمان
ماند!

گفتم: چه شهادتی می‌خواهد شهادت؛ چه
صلابتی می‌خواهد این همه صداقت و چه
آزادگی‌ای می‌خواهد چون تو آزاده بودن.

گفتم: تو را به خدا این‌گونه نخذ، تمام تنم
گر می‌گیرد انگار!

گفت: در هراسم از این شهر پول سروری؛ از
این شهر بی‌شتاب و مهتاب و آفتاب!

گفتم: من هم دلم

می‌میرد برای این همه عاطفه

که به خاک سپرده می‌شوند بی‌صدا!

گفت: دردناک‌تر از این‌ها، نگاه
بعضی‌هاست به زندگی!

گفتم: راستی وامانده‌ام در برزخ و دو راهی؛
نشانی بده، خانه دوست کجاست؟

گفت: به خدا توکل کن و مسافر جاده راستی
شو؛ اگر ذهن تو زنه باشد و زایا؛ صداقت را
کوله بار نگاهت می‌کنی و آنچنان مؤمنانه
قدم خواهی برداشت که باران بلا هم نتواند
تو را به هراس بیاندازد...

گفتم: آب!

گفت: یا حسین علیّه السلام

و اضافه کرد دیگر وقت نماز است!

گفتم: ولی تو هم برای من نیازی!

دوباره گفت: خدا را بجوی، که اکنون وقت
نماز است!